

نقد دیدگاه «علم تجربی دینی» خسرو باقری



سیدمحمدرضا تقوی در یادداشتی آورده است: اشکالی که دیدگاه علم تجربی دینی دارد محدود کردن تعریف واقعیت به واقعیت مشهود است در حالی که علوم انسانی اسلامی واقعیت را اعم از واقعیت غیب و مشهود فرض می‌گیرد.

سیدمحمدرضا تقوی در یادداشتی آورده است: اشکالی که دیدگاه علم تجربی دینی دارد محدود کردن تعریف واقعیت به واقعیت مشهود است در حالی که علوم انسانی اسلامی واقعیت را اعم از واقعیت غیب و مشهود فرض می‌گیرد.

سیدمحمدرضا تقوی، استاد دانشگاه شیراز در یادداشتی که در اختیار ایکنا قرار داده به نقد دیدگاه علم تجربی دینی خسرو باقری پرداخته است که در ادامه مشروح این یادداشت را می‌خوانید.

مبدع دیدگاه «علم تجربی دینی» دکتر خسرو باقری استاد تمام فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران است. مبادی علم شناختی این دیدگاه برگرفته از دیدگاه ما بعد اثبات گرایی است. براساس این دیدگاه پیش فرض های علم دینی که عمدتاً فلسفی هستند از دین اخذ می‌شوند. فرضیه‌ها نیز می‌توانند ملهم از انگاره‌های دینی باشند. معیار صحت فرضیه، تایید تجربی فرضیه یا موضوع مورد مطالعه است اما رد شدن فرضیه، دلیلی بر رد شدن دین نیست بلکه نشان دهنده آن است که محقق در پرداخت فرضیه، قابلیت کافی نشان نداده است و نتوانسته ارتباط مناسبی بین آن موضوع و آموزه‌های دینی برقرار کند. در این شرایط محقق باید با مراجعه مجدد به پیش فرض‌ها به پرداخت مناسب‌تری از فرضیه همت بگمارد.

مجموعه‌ای از این فرضیه‌ها، پس از تایید تجربی می‌توانند منتهی به نظریه و علم تجربی دینی در آن زمینه شوند. این احتمال وجود دارد که در برخی از زمینه‌های علمی، شرایط برای تدوین فرضیه و شکل‌گیری علم دینی حاصل خیز نباشد و این ایرادی به ساخت دین وارد نمی‌کند؛ زیرا قرآن یک کتاب علمی نیست بلکه رسالت دین هدایت انسان‌هاست.

خُسن مهم دیدگاه دکتر باقری، آن است که صرفاً به تبیین‌های نظری بسنده نکرده است. در مقام اثبات علم ورود کرده و به تجربه و واقعیت عینی پدیده‌ها توجه کرده است؛ زیرا علم دینی نهایتاً باید بتواند در سطح تجربه و عالم طبیعت موثر و کارآمد نشان دهد. باید بتواند پدیده‌هایی را که در زندگی روزمره انسان‌ها دخالت دارند شناسایی و تبیین کند و در نهایت راه حل‌هایی ارائه دهد که متضمن سعادت انسان باشد. توجه به تجربه عملی در این نظریه، مشروط به رفع نواقص آن، می‌تواند به عنوان یک دستاورد و بن‌مایه برای همه کسانی که در این زمینه می‌اندیشند، تلقی شود.

اشکالی که دیدگاه علم تجربی دینی دارد محدود کردن تعریف واقعیت به واقعیت مشهود است در حالی که علوم انسانی اسلامی واقعیت را اعم از واقعیت غیب و مشهود فرض می‌گیرد. اگر تعریف علم به عنوان کشف واقع پذیرفته شود و واقع اعم از عالم غیب و شهود تلقی شود؛ آنگاه معیار تجربه به مفهوم بررسی وجوه عینی پدیده‌ها، نمی‌تواند به تنهایی کافی برای بررسی پدیده‌ها باشد. اگر قرار است علم دینی را به معنای هر آن چه که هم علمی است (یعنی مطابق با واقع است) و هم دینی است (یعنی منطبق با قرآن و سنت است) بدانیم؛ آنگاه گریزی از این نیست که ظرف بررسی پدیده‌ها هم داده‌های تجربی و هم داده‌های منبعث از قرآن و سنت باشد.

معیار صحت علم دینی علاوه بر این که نشان می‌دهد فرضیه محقق (در شرایط بایسته و نه در شرایط موجود) چه مقدار قادر به تبیین پدیده‌ها است، باید از حجیت، انسجام درونی و هماهنگی و انطباق با پیش فرض‌های انسان‌شناسی و هستی‌شناسی نیز برخوردار باشد. سخت‌گیری بیشتر در معیار صحت نه تنها قید زدن و محدود کردن علم نیست بلکه آزاد کردن علم و رهانیدن آن از برخی اموری است که منطبق با واقع نیستند اما ممکن است به طور نادرستی در دایره علم قرار گیرند. ریشه این بحث به این نکته برمی‌گردد که از دیدگاه دین، عوالم وجودی مختلف هستند. عوالم وجودی پایین‌تر، تحت مدیریت عوالم وجودی بالاتر هستند. آنچه در عالم طبیعت و ماده ملاحظه می‌شود پایین‌ترین مرتبه حیات است و آن نازله حقیقتی است که در قوس نزول از عالم اله، عالم عقل و عالم مثال تنزل کرده است؛ بنابراین آنچه نازله آن در این دنیا مشاهده می‌شود عقبه‌ای در عوالم دیگر دارد که نادیده گرفتن آن منجر به تبیین ناقص از آن پدیده می‌شود.

اشکال دیگر این دیدگاه، عدم ارتباط بین معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است. حتماً نویسنده محترم اذعان دارند که از دیدگاه فلاسفه اسلامی، اساساً ادراک پدیده‌ای غیرمادی است (مطهری). همین‌طور منابع شناخت اعم از نقل (قرآن و سنت) و عقل (تجربی، فلسفی و شهودی) است. آیا اختصاصی کردن روش پژوهش به روش تجربی با معرفت‌شناسی علم سکولار بیشتر تناسب دارد یا علم دینی؟

معیار صحت علم دینی علاوه بر این که نشان می دهد فرضیه محقق (در شرایط بایسته و نه در شرایط موجود) چه مقدار قادر به تبیین پدیده ها است، باید از حجیت، انسجام درونی و هماهنگی و انطباق با پیش فرض های انسان شناسی و هستی شناسی نیز برخوردار باشد. سخت گیری بیشتر در معیار صحت نه تنها قید زدن و محدود کردن علم نیست بلکه آزاد کردن علم و رهانیدن آن از برخی اموری است که منطبق با واقع نیستند اما ممکن است بطور نادرستی در دایره علم قرار گیرند. ریشه این بحث به این نکته برمی گردد که از دیدگاه دین، عوالم وجودی مختلف هستند. عوالم وجودی پایین تر، تحت مدیریت عوالم وجودی بالاتر هستند. آنچه در عالم طبیعت و ماده ملاحظه می شود پایین ترین مرتبه حیات است و آن نازله حقیقتی است که در قوس نزول از عالم اله، عالم عقل و عالم مثال تنزل کرده است؛ بنابراین آنچه نازله آن در این دنیا مشاهده می شود عقبه ای در عوالم دیگر دارد که نادیده گرفتن آن منجر به تبیین ناقص از آن پدیده می شود.

اشکال دیگر این دیدگاه، عدم ارتباط بین معرفت شناسی و روش شناسی است. حتماً نویسنده محترم اذعان دارند که از دیدگاه فلاسفه اسلامی، اساساً ادراک پدیده ای غیرمادی است (مطهری). همین طور منابع شناخت اعم از نقل (قرآن و سنت) و عقل (تجربی، فلسفی و شهودی) است؛ آیا اختصاصی کردن روش پژوهش به روش تجربی با معرفت شناسی علم سکولار بیشتر تناسب دارد یا علم دینی؟

نهایتاً نظریه «علم تجربی دینی» در دستگاه فکری خود از تلفیق سه پارادایم تکون یافته است؛ زیرا مبادی علم شناسی خود را از پسااثبات گرایی، فرضیه های خود را از اسلام و روش خود را از مکتب اثبات گرایی به عاریت گرفته است. آیا محقق خود گرفتار روش تهذیب علم نشده است؟ آیا بنای علم تأسیسی دینی، می تواند بر مکاتب مختلفی که به شکل انضمامی در کنار هم چیده شده اند، استوار شود؟ البته طرح دیدگاه آقای دکتر باقری در دو دهه گذشته، تحرک خوبی در علاقه مندان علم دینی به وجود آورد. این توان در ایشان وجود دارد که اگر انتقادات را وارد می دانند، ویرایش جدیدی از نظریه خود را ارائه دهند. به طور خلاصه می توان گفت «نظریه علم تجربی دینی» در کتاب «هویت علم دینی: نگاهی معرفت شناختی به نسبت دین با علوم انسانی» (باقری، ۱۳۸۲)، به منظور رفع نقیصه علوم انسانی در کشور، مطرح شده است.

ویژگی مثبت دیدگاه «علم تجربی دینی» توجه به تجربه و واقعیت عینی پدیده ها بود اما اشکال این دیدگاه آن است که تجربه ملموس را تنها ملاک صحت گزاره ها فرض کرده است و نتوانسته است از منابع معرفت شناسی مختلف سود جوید. علیرغم تلاش مؤلف برای دستیابی به یک مدل دینی و بذل توجه به تجربه و بررسی عینی پدیده ها، کتاب کاستی هایی دارد از جمله: (۱) قرار دادن تجربه به عنوان تنها ملاک صدق، (۲) تقلیل واقعیت به واقعیت مشهود، (۳) عدم ارتباط منطقی بین هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی و (۴) ترکیب عددی مبادی، فرضیه و روش بر اساس دستگاه های مختلف فکری. نتیجه گیری کلی آنکه علیرغم برخی نکات مثبت، رویکرد علم دینی به نفع رویکرد تجربه گرایی فروکاهش داده شده و فاقد تناسب و پیوستگی در سلسله مراتب معرفت است. اینکنا